



Research Paper

Schleiermacher and Religious Pluralism

Abdorrahim Soleimani*¹¹ Assistant Professor of Mofid University. Qom. Iran.[10.22080/jre.2023.24579.1167](https://doi.org/10.22080/jre.2023.24579.1167)**Received:**

November 22, 2022

Accepted:

February 12, 2023

Available online:

March 15, 2023

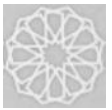
Keywords:

Schleiermacher, the gem of religion, the conflict of religious claims, the righteousness and salvation of religions, pluralism

Abstract

After the Age of Enlightenment and the problems introduced by Hume and Kant to the principle of metaphysics and the problems introduced by the new critics of the Bible to the revealed religion, Schleiermacher tried to present a new reading and expression of the principle of religion and Christian religion, which is free from these problems. He considers beliefs and actions outside of religion and says that the essence of religion is "confrontation with the infinite" and this confrontation exists in all religions. Therefore, some have considered him a pluralist. But is Schleiermacher really a pluralist or a moderate exclusivist? This article, using a descriptive-analytical method, seeks to prove that he is a moderate monopolist and cannot escape the problems of monopolism. Schleiermacher considers Christianity to be different from other religions in that it confronts the infinite better and higher than other religions and achieves better salvation. The words of this article are that Schleiermacher is not successful in his goal.

***Corresponding Author:** Abdorrahim Soleimani**Address:** Assistant Professor of Mofid University.
Qom. Iran.**Email:** soleimani38@gmail.com



Extended abstract

1. Introduction

Schleiermacher, who lived after philosophers like Kant and Hegel and the flow of historical criticism of the Bible, sought to answer these two philosophers' criticisms of metaphysics on the one hand and to escape from the new critics' criticisms of the Bible on the other hand. His strategy was to place the essence of religion outside of reason and action; therefore he believed that the essence of religion is boundless and a kind of experience.

What is related to Schleiermacher's discussion in this study is that he considered this encounter with the limitless and religious experience to be present in all historical religions, and for this reason, some have considered him a pluralist. What this article seeks to explain and prove is to clarify Schleiermacher's position in this regard, as well as to criticize and examine his position.

2. Method

This study used a descriptive-analytical approach and data collection was done through the library method.

3. Findings

The point of this research is that since Schleiermacher considers the limitless and religious experience in Christianity to be more serious and complete because of Christ, and as a result, he regards a more complete and higher salvation for Christians, he should be considered a moderate exclusivist, not a pluralist. Another point, which is one of the findings of this paper, is that although Schleiermacher's monopolistic position is

not extreme, it has serious problems. This study seeks to analyze Schleiermacher's position regarding the righteousness and salvation of other religions and also criticize his positions through a descriptive-analytical approach and library method.

4. Result

The final result of this article is that, firstly, Schleiermacher cannot be considered a pluralist; rather he should be considered a moderate monopolist, and secondly, his monopolist position cannot be defended in any way and has serious problems.

Funding

There is no funding support.

Contribution of the authors

This article was written individually.

Conflict of interest

The author declares no conflict of interest in this article.

Acknowledgment

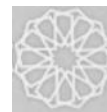
The author would like appreciate all the scientific consultants in this article.



References

The sources used in this article are:

- Brown, C. (1996). *Christian Philosophy and Faith*. Translated by Mikaelian, T. Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company.
- Hick, J. (2000). *Discussions of Religious Pluralism*. Translated by Govahi, A.R. Tehran, Tebian Publishing House.
- Hordern, W. (1990). *Guide to Protestant Theology*. Translated by Mikaelian, T. Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company
- Kung, H. (2005). *Great Christian Thinkers*. Translated by translators group, Qom, Center for Studies of Religions and Religions.
- Lin, T. (2002). *The History of Christian Thought*. Translated by Assarian, R. Tehran, Forozan Rouz Publications and Research.
- Plantinga, A. (2002). *Pluralism: A defense of religious exclusivism. Direct paths*, Tehran, Sarat Cultural Institute.
- Proudfoot, V. (1999). *Religious Experience*. Translated by Yazdani, A. Qom, Taha Cultural Institute.
- Richards, G. (2005). *Different Approaches to Religious Pluralism*. Translated by Kondami, R. and ..., Qom, Center for Studies of Religions and Religions.



علمی

شلایرماخر و تکثرگرایی دینی

عبدالرحیم سلیمانی*

استادیار دانشگاه مفید قم

[10.22080/jre.2023.24579.1167](https://doi.org/10.22080/jre.2023.24579.1167)

چکیده

شلایرماخر پس از عصر روشنگری و اشکالاتی که توسط هیوم و کانت به اصل متافیزیک وارد شد و اشکالاتی که توسط نقادان جدید کتاب مقدس به دین وحیانی وارد شد، تلاش کرد که قرائت و بیانی نو از اصل دین و دین مسیحی ارائه دهد که از این اشکالات در امان باشد. او عقاید و اعمال را خارج از دین می‌شمارد و می‌گوید گوهر دین «مواجهه با بیکرانه» است و این مواجهه در همه ادیان وجود دارد. از این رو کسانی او را تکثرگرا به حساب آورده‌اند. اما آیا شلایرماخر واقعاً تکثرگرا است یا انحصارگرای معتدل؟ این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی در پی اثبات این است که او یک انحصارگرای معتدل است و نمی‌تواند از اشکالات انحصارگرایی بگریزد. شلایرماخر مسیحیت را از این جهت متفاوت با دیگر ادیان می‌داند که در آن مواجهه با بیکرانه بهتر و بالاتر از دیگر ادیان صورت می‌گیرد و رستگاری بهتر محقق می‌شود. سخن این نوشتار این است که شلایرماخر در هدف خود موفق نیست.

تاریخ دریافت:

۱ آذر ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش:

۲۳ بهمن ۱۴۰۱

تاریخ انتشار:

۲۴ اسفند ۱۴۰۱

کلیدواژه‌ها:

شلایرماخر، گوهر دین، تعارض دعاوی ادیان، حقانیت و نجات‌بخشی ادیان، تکثرگرایی.

* نویسنده مسئول: عبدالرحیم سلیمانی

آدرس: استادیار دانشگاه مفید قم

ایمیل: soleimani38@gmail.com



۱ مقدمه:

تاریخ نگارش و نویسندگی و چگونگی پیدایش و چه در رابطه با محتوا به شدت زیر سؤال رفت. در این زمان بود که نه دین عقلانی و طبیعی و الهیات برگرفته از آن و نه دین و الهیات مبتنی بر کتاب مقدس قابل دفاع نبود و یا دفاع از آن مشکل بود. (ر.ک. پراودفوت، ۱۳۷۷، ص ۱۰؛ هوردن، ۱۳۶۸، ص ۲۹-۴۰)

در این زمان بود که شلایرماخر ظهور کرد، شخصیتی که چنان پرنفوذ بود که مخالف او کارل بارت درباره اش می گوید: «او نه مکتبی را، بلکه عصری را بنیان نهاد» (کونگ، ۱۳۸۳، ص ۱۹۷). او دین و دین داری را نه در بحث های نظری الهیاتی و نه در اعمال دینی، بلکه در تجربه انسان و مواجهه او با خدا یا بی نهایت جستجو می کرد و بدین ترتیب هم از اشکالات امثال هیوم و کانت و هم مشکلاتی که نقادان کتاب مقدس به وجود آورده بودند، می گریخت. او گوهر و ماهیت دین را به گونه ای تعریف می کند که همه ادیان بهره ای از حقیقت دارند و چه بسا پیروان خود را نیز به درجه ای از نجات و رستگاری برسانند، اما با این حال به نظر او، مسیحیت بالاترین و برترین دین در بین ادیان موجود است و بهتر و بیشتر پیروان خود را به رستگاری می رساند. موضع او درباره ادیان دیگر با موضع انحصارگرایان مسیحی مانند بارت و پلانتینگا بسیار فاصله دارد^۴، اما با این حال او نیز از جهاتی انحصارگرا است. سخن ویژه این نوشتار این است که برخلاف ادعای برخی از نویسندگان، شلایرماخر را نمی توان تکثرگرا به حساب آورد و او را باید انحصارگرا شمرد. علاوه بر این اشکالات زیادی به مواضع او وارد است. بحث درباره اندیشه های بنیادین شلایرماخر و بیان و بررسی نگاه او به رستگاری پیروان دیگر ادیان را در سه محور موضع شلایرماخر درباره دین و مسیحیت، موضع او درباره حقانیت و نجات بخشی دیگر ادیان و نقد و بررسی مواضع او پی می گیریم:

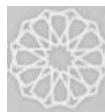
در جهان ادیان متعددی وجود دارند و همه مدعی حقانیت و نجات بخشی انحصاری هستند. پرسشی که همیشه مطرح بوده و در عصر جدید بسیار جدی تر شده این است که با این دعاوی متعارض چگونه باید برخورد کرد و درباره نجات و رستگاری پیروان ادیان مختلف چه داوری ای باید کرد. جان هیک، فیلسوف دین معروف انگلیسی، نظریات در این باره را به سه دسته کلی، «انحصارگرایی»^۱، «تکثرگرایی»^۲ و «شمول گرایی»^۳ تقسیم می کند. انحصارگرا کسی است که تنها یک دین را حق و نجات بخش می داند و پیروان ادیان دیگر را اهل نجات و رستگاری به حساب نمی آورد. تکثرگرا کسی است که بیش از یک دین را حق و نجات بخش به حساب می آورد. شمول گرا کسی است که تنها یک دین را حق یا حق کامل تر می داند، اما معتقد است که در همان دین حق راه نجات و رستگاری به گونه ای تعریف شده که پیروان سایر ادیان نیز می توانند رستگار شوند (هیک، ۱۳۷۸، ص ۶۴-۶۹).

از میان شخصیت های مختلفی که در عصر جدید به این بحث پرداخته اند و یکی از سه موضع فوق را گرفته اند، شلایرماخر قابل توجه است چراکه او در واقع بنیان گذار یک مکتب، یعنی لیبرالیسم یا آزاداندیشی در الهیات مسیحی، است و اندیشه های او بسیار تأثیرگذار بوده است.

در دوره بعد از عصر روشنگری دو عامل باعث شده بود که هم دین عقلانی و الهیات طبیعی و هم دین مبتنی بر کتاب مقدس و الهیات نقلی به شدت با چالش روبرو شود. از یک سو استدلال های عقلانی برای وجود خدا و متافیزیک با بحث های فیلسوفانی مانند هیوم و کانت به شدت زیر سؤال رفته بود و از سوی دیگر با جریان نقد تاریخی کتاب مقدس، کتاب مقدس یهودی-مسیحی چه درباره امور مربوط به

۱ برای آشنایی با موضع انحصارگرایانه افراطی این دو اندیشمند، ر.ک. ریچاردز، گلین، ۱۳۸۴، فصل دوم؛ پلانتینگا، ۱۳۸۰

1 - Exclusivism
2 - Pluralism
3 - Inclusivism



الف) موضع شلایرماخر دربارهٔ دین و مسیحیت

فردریک دانیل ارنست شلایرماخر^۱ (۱۷۶۸-۱۸۳۴) در خانواده‌ای روحانی از کلیسای اصلاح‌شده در برسلو واقع در لهستان کنونی متولد شد. او وارد دانشکده‌ای الهیاتی شد تا الهیات سنتی را فرا گیرد، اما او نمی‌توانست الهیاتی را که در این دانشکده تدریس می‌شد بپذیرد. به همین جهت برای تکمیل تحصیلات الهیات به دانشگاه هال رفت. او در دانشگاه برلین به‌عنوان استاد الهیات پذیرفته شد و در همین شهر به خدمت شبانی مشغول بود. او در سال ۱۷۹۹ کتاب *دربارهٔ دین: سخنرانی‌هایی خطاب به منکران اندیشمند آن* را منتشر کرد که در واقع آن را سرآغاز الهیات لیبرال به حساب می‌آورند. (لین، ۱۳۸۰، ص ۳۷۹)

اما شلایرماخر از جوانی روحیه‌ای خاص داشت و با دیدگاه سنتی میانه‌ای نداشت. زمانی پدرش به او توصیه کرد که آثار کانت را بخواند تا بتواند به لیبرال‌ها پاسخ دهد، اما او آثار کانت را خواند و در مقابل آنچه راست‌کیشی خوانده می‌شد ایستاد (براون، ۱۳۷۵، ص ۱۰۷). او در دوره دانشجویی و در سن نوزده سالگی نامه‌ای به پدر خود نوشته است که نشان می‌دهد او هرگز نمی‌تواند الهیات سنتی مسیحی را بپذیرد:

«من نمی‌توانم باور کنم که خدای سرمدی حقیقی، همان است که خود را صرفاً پسر انسان خواند. من نمی‌توانم بپذیرم که مرگ او یک کفارهٔ نیابتی بود، زیرا او به‌صراحت چنین سخنی نگفت و من هم نمی‌توانم ضرورت آن را بپذیرم، زیرا محال است که خدا بخواهد مردان و زنانی را که بالبداهه [آشکارا] برای دست‌یابی به کمال نیافریده، بلکه برای تکاپو به‌سوی کمال آفریده است تا ابد به سبب کامل نشدن مجازات کند» (کونگ، ۱۳۸۳، ص ۱۹۹).

شلایرماخر در کتاب *دربارهٔ دین...* بر این نکته تأکید می‌ورزد که دین چیزی بالاتر از الهیات و اخلاقیات صرف، دانش و عمل صرف، و صرف

شناخت امر صحیح و عمل به آن است. دین به ساحتی دیگر، یعنی ساحت احساسات تعلق دارد. دین حقیقتی حسی است و شوقی است که برای تجربه کردن نامتناهی وجود دارد. به هر حال او دین را امری متمایز از شناخت و عمل می‌دانست. او در سخنرانی دوم خود در کتاب *دربارهٔ دین* می‌گوید:

«برای اینکه بر شما کاملاً آشکار شود که مهم‌ترین و اصلی‌ترین ویژگی دین چیست، این ویژگی باید به‌یک‌باره از آنچه متعلق به علم یا اخلاقیات است، جدا انگاشته شود... ایده‌ها و اصول انتزاعی با مذهب بیگانه‌اند. اگر بخواهیم در مورد ایده‌ها و اصول انتزاعی مطلبی بگوییم باید آنها را به قلمرو شناخت و آگاهی متعلق بدانیم که بخشی مجزا از زندگی است که از دین کاملاً متفاوت است.»

او سخن خود را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«منظور من این نیست که این دو جدای از یکدیگر می‌توانند وجود داشته باشند؛ بدین معنی که برای مثال ممکن باشد که یک فرد دین داشته باشد و در عین حال از نظر اخلاقی شخص بی‌بندوباری باشد.»

او دین را چیزی فراتر از شناخت و عمل و بنیان این دو می‌داند: «آرزوی داشتن دانشی حقیقی یا عملکردی حقیقی بدون داشتن دین، توهمی خیره سرانه و متکبرانه و خطایی موحش است... به‌راستی انسان چه در زندگی و چه در هنر، چه چیز حقیقتاً ارزشمندی می‌تواند بیافریند که تحت تأثیر حس وی از نامتناهی به وجود نیامده باشد» (لین، ۱۳۸۰، ص ۳۸۰).

اما این دین واقعی چیست که بنیان عقیده و عمل است و این دین چه مشخصه‌ای دارد؟ او می‌گوید حس دینی یا تجربهٔ دینی یا خودآگاهی دینی اصل دین است و این با افعال و افکار متفاوت است. در واقع او در دو کتاب *دربارهٔ دین* و *ایمان مسیحی* دو هدف را دنبال می‌کند. هدف اول این است که توصیفی دقیق از خودآگاهی دینی ارائه

1 - Friedrich Daniel Ernest Schleiermacher



خدا يك فرضیه برای تفسیر کائنات نیست بلکه خدا برای شخص متدین يك تجربه و حقیقت زنده است. گناه وقتی به وجود می‌آید که انسان کوشش می‌نماید، تنها خودش، جدا از کائنات و ممنوعان خود، زندگی کند. او برای هدف‌های خودپرستانه خود زندگی می‌کند ولی متوجه می‌شود که بسیار بدبخت است. این بدبختی که از زندگی خودپرستانه حاصل می‌شود نشان می‌دهد که انسان با خدا وحدت دارد. اما بر این بدبختی می‌توانیم پیروز شویم در صورتی که خود را در خدمت خدا و مردم فراموش کنیم. گناه باعث جدا شدن انسان از خدا و ممنوعان می‌گردد و به همین معنا عیسی مسیح واسطه است. عیسی تنها از این جهت بی‌نظیر است که احساس حضور خدا در وی به عالی‌ترین مرحله رسیده است. ما همه انواری از خدا داریم، اما او نور کامل است. ما خدا را به‌طور ناقص اطاعت می‌کنیم ولی اطاعت مسیح کامل است. عیسی به‌عنوان انسانی که از خدا لبریز است، پیشوای بزرگی در قلمرو روح و اخلاق است. چون عیسی به خدا معرفت کامل دارد می‌تواند احساس حضور خدا را به دیگران انتقال دهد (هوردرن، ۱۳۶۸، ص ۴۱).

پس به نظر شلایرماخر هم معنای گناه و هم شخصیت مسیح و منجی بودن او با آنچه مسیحیت سنتی بیان می‌کرد تفاوت اساسی داشت. او می‌گوید: نجات‌دهنده از نظر ماهیت انسانی، شبیه تمام انسان‌هاست و تنها تفاوتی که با دیگران دارد این است که همیشه احساس حضور خدا را در خود دارد. عیسی را نباید مانند تعالیم کلیسایی هم انسان واقعی و هم خدای واقعی، یعنی کلمه الهی که طبیعت انسانی به خود گرفته است، بدانیم. عیسی انسانی است که چنان نزدیک به خداست که می‌توان گفت خدا در اوست. عمل نجات‌بخشی عیسی این بود که ایمان‌داران را در احساس حضور خدا که در خودش وجود داشت، شریک می‌سازد. مقصود از نجات‌بخشی مسیح هرگز این نیست که او به‌جای آنان مجازات گناه را متحمل شده است. شلایرماخر تثلیث مسیحی را نیز نمی‌تواند بپذیرد و

دهد. به نظر او هم مسیحیان و یهودیان سنتی و هم نقادان دین در نهضت روشنگری در این خطا کرده‌اند که دین را به‌عنوان نظامی از عقاید یا تعالیم یا قوانین اخلاقی معرفی کرده‌اند. دین تنها در تجربه شخص انسان است و نباید به دانش یا اخلاق تحویل برده شود.

هدف دوم شلایرماخر این است که دین را به‌گونه‌ای معرفی کند که از نقد کانت به متافیزیک نظری و نقدهای نهضت روشنگری حفظ کند. این نقدها به اندیشه‌ها و اعمال وارد می‌شود در حالی که اصل دین نوعی حس و چشیدن است و از مقوله احساس و شهود است. بنابراین هیچ‌یک از نقدها به اصل دین وارد نمی‌شود. دین يك تجربه است و تجربه دینی بی‌واسطه و مستقل از عقاید و اعمال است و بنابراین هر اشکالی که به عقاید و اعمال وارد می‌شود با اصل دین کاری ندارد (پراودفوت، ۱۳۷۷، ص ۱۸-۱۹).

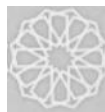
شلایرماخر درباره دین و مستقل بودن آن از علم و عمل می‌گوید:

«تنها وقتی که دین‌داری در کنار علم و عمل به‌عنوان امری لازم و ضروری و قسم سوم آن دو و به‌عنوان هم‌پایه طبیعی آنها در ارزش و شکوه، جایگاه خود را پیدا کند در آن صورت است که زمینه مشترك از همه جهت فراهم خواهد گشت و طبیعت انسانی از این بعد کامل می‌گردد».

«علم حقیقی، بینش کامل است؛ عمل حقیقی، فرهنگ و هنر خودجوش است؛ دین حقیقی، احساس و میل به بی‌نهایت است».

«[دین] به‌خودی‌خود عاطفه است، تجلی موجود نامحدود در موجود محدود، رؤیت خدا در موجود محدود و رؤیت موجود محدود در خداوند» (همان، ص ۲۷-۲۸).

مطابق نظر شلایرماخر الهیات خود دین نیست بلکه يك نوع علم درباره دین است. دین عبارت است از تجربه شخصی امر بی‌نهایت و همه آموزه‌های دینی باید بر این اساس تفسیر شود. آموزه



به نظر شلایرماخر ادیان تاریخی مظاهر و صور جزئی دین واقعی هستند، خود دین به عنوان یک ذات متعالی شرط ضروری وجود ادیان تاریخی است (هوردرن، ۱۳۶۸، ص ۴۱-۴۲). با این حال این ادیان جزئی و تاریخی زائد و غیرضروری نیستند، بلکه تکثر ادیان برای ظهور تام و تمام وحدت متعالی دین ضروری است. از آنجا که همه ادیان بهره‌ای از گوهر دین دارند ادیان تاریخی را به میزانی که در بیان این گوهر یا صورت اولیه دین توفیق داشته باشند، می‌توان به همین نسبت حق به حساب آورد (ریچاردز، ۱۳۸۳، ص ۷۳-۷۴).

از نگاه شلایرماخر کثرت ادیان تاریخی یا مثبت نتیجه فعالیت مستقیم روح القدس است و با آنکه اکثر محتویات آنها دستخوش تحریف و تغییر شده است همه کم‌وبیش بهره‌ای از ماهیت و حقیقت دین دارند (همان، ص ۷۴). با اینکه ادیان واقعی مشحون از امور غیردینی‌اند و با عناصری همچون عادت‌های پوچ و بی‌معنا، تصورات انتزاعی و دعاوی صدق مطلق همراه هستند که باید در حذفشان کوشید، ولی با این همه آنها صوری از دین‌اند و قسمت اعظم ماهیت حقیقی دین را در بردارند. هر دین تاریخی صورت متفاوتی از دین است و طریقه رابطه انسان با خداست که به صورت‌های مختلف درک می‌شود. هیچ دین عام و مطلق وجود ندارد که برای همگان طبیعی باشد. افراد به لحاظ آمادگی پذیرش تجارب و احساسات دینی متفاوتند و دینی را انتخاب می‌کنند که با احساساتشان منطبق باشد. پس باید از مخالفت با تکثر دینی احتراز جست. مسیحیت یکی از ادیان مثبت، تاریخی و دارای نظم و نظامی عالی است. ولی این بدین معنا نیست که مسیحیت یگانه دین حقیقی است، چراکه هیچ چیز غیردینی‌تر از انکار کثرت و درخواست وحدت ادیان نیست؛ زیرا با توجه به درجات متفاوت ادراک و استعداد انسان انواع مختلف دین وجود دارد (همان، ص ۷۸-۷۹).

پس تا اینجا بنا بر نظر شلایرماخر نه تنها باید کثرت ادیان را پذیرفت و به آن احترام گذاشت، بلکه

می‌گوید تمایز ابدی در ذات الهی را نمی‌توان یک تجربه عمومی دینی دانست. در واقع خدا تنها وجودی است که انسان به او اتکالی کامل دارد و عیسی فقط انسانی است که تجربه خدا را در عالی‌ترین سطح داشته و به دیگران منتقل می‌کند و روح القدس در واقع راهی برای تبیین تجربه خدا در کلیساست (براون، ۱۳۷۵، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ لین، ۱۳۸۰، ص ۳۸۱-۳۸۳).

بدین‌سان او از یک‌سو دین را از اعتقادات و اعمال دینی جدا می‌کند و آن را به تجربه شخصی انسان‌ها نسبت به خدا و درک حضور خدا و احساس وابستگی به او تعریف می‌کند؛ و از سوی دیگر نظام الهیات مسیحی رایج را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که با تعریف او از دین سازگاری داشته باشد.

ب) موضع شلایرماخر دربارهٔ حقانیت و نجات‌بخشی دیگر ادیان

از این نقطه بحث دیگری شروع می‌شود و آن اینکه اگر دین احساس حضور خدا و احساس اتکا و وابستگی به اوست و اگر نجات‌بخشی مسیح تنها به این است که این احساس را در انسان‌ها ایجاد می‌کند و این معرفت را به انسان‌ها می‌دهد و به تعبیری، او تنها معلم و اسوه انسان‌ها بود (همان، ص ۳۸۳)، آیا در سایر ادیان چنین چیزی وجود ندارد؟ آیا ادیان دیگر و مؤسسان آنها باعث اتکالی به خدا و احساس وابستگی به او نمی‌شوند؟ پاسخ شلایرماخر به این پرسش مثبت است. او می‌گوید در همه ادیان، به‌ویژه، به تعبیر او، در ادیان مثبت مانند یهودیت و اسلام، چنین چیزی وجود دارد و پیروان این ادیان نیز تجربه حضور خداوند را دارند و چون از نظر او نجات و رستگاری عبارت است از بازیافت و درک این احساس اتکا، پس اجمالاً نجات ممکن است شامل حال پیروان همه ادیان بشود (براون، ۱۳۷۵، ص ۱۱۰). چون هرچند اعتقادات ادیان متفاوت است ولی در همه آنها تجربه حضور خداوند وجود دارد.



دارد و دقیقاً بدین طریق همه چیز به «واسطه»، یعنی عیسی ناصری مرتبط است (کونگ، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳).

پس برجستگی مسیحیت به شخص مسیح برمی گردد. او انسانی است که با قدرت نشأت گرفته از خدا آگاهی اش که مرادف با حضور خدا در اوست منجی بشر است. فعالیت نجات بخشی او از طریق انتقال عصمت کاملش به مرحله عمل در می آید و این بستگی دارد به اینکه خود آگاهی ای که مسیح از انس و ارتباط با خدا دارد به بشر منتقل کند. وقتی انسان با عشق و انس به مسیح زندگی می کند در واقع با خدا انس دارد. ایمان مسیحی از این نظر برجستگی دارد که مظهر زندگی انسان آرمانی ای است که کامل ترین صورت خدا آگاهی را در خود دارد. خود آگاهی و خدا آگاهی عقلانی در سرشت اولیه انسان وجود دارد اما این خدا آگاهی نمی تواند به حضور خدا مبدل شود. تنها به واسطه منجی یا واسطه است که این فرایند صورت می گیرد و این کار به بالاترین صورت توسط عیسی مسیح محقق می شود. شلایرماخر می گوید: «تنها از طریق مسیح است که خدا آگاهی بشر به حضور خدا در طبیعت بشری تبدیل می شود» (ریچاردز، ۱۳۸۳، ص ۸۱).

به گمان شلایرماخر ادیان دیگر نیز خالی از حقیقت نیستند، اما اوج قله دین مسیحیت است. صورت های پایین تر دین نیز لازم و ضروری هستند تا انسان بتواند از آنها عبور کرده به حقیقت والاتر مسیحیت نائل گردد.

ج) بررسی موضع شلایرماخر

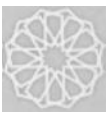
این نوشتار کاری با موضع شلایرماخر درباره اصل دین و ماهیت آن ندارد. هرچند اینکه ایشان اصل دین را مواجهه با بی کرانه یا خدا یا ابدیت می داند به معنایی درست است و دین داری همین است، اما منطقیاً مقدم بر این مواجهه باید انسان، شناخت درستی از این بی کرانه داشته باشد و اصل وجود آن را پذیرفته باشد. همچنین اگر قرار است عیسی مسیح دریافت انسان از خدا را به حضور خدا تبدیل

باید آن را ضروری شمرد و در حفظ آن کوشید. اگر وجود همه ادیان تاریخی لازم و ضروری هستند و در واقع هر یک به طریق خاص خود بین انسان و خدا یا بی کرانه ارتباط برقرار می کنند، پس باید ادیان به نظر شلایرماخر از جهت حقانیت و نجات بخشی برابر باشند. اما شلایرماخر چنین اعتقادی ندارد. او مسیحیت را کاملاً متفاوت با همه ادیان دیگر می داند. او سخنانی دارد که حتی از آنها ممکن است انحصارگرایی محض برداشت شود:

«در واقع آنچه باید گفت، این است که اگر فقط با مسیح امکان تبدیل آگاهی انسان از خدا به حضور خدا در انسان باشد و اگر فقط از طریق ماهیت عقلی انسان نیروهای فانی به حضور خدا در جهان تبدیل گردند، پس در واقع فقط او وسیله حضور الهی در جهان و یگانه راه مکشوف شدن خدا در جهان است، زیرا او در خود خلقت جدید را دارد که شناخت خدا را امکان پذیر می سازد» (براون، ۱۳۷۵، ص ۱۱۰-۱۱۱).

اما این سخن شلایرماخر را باید در کنار سخنان دیگر او گذاشت و با توجه به آنها معنا و تفسیر کرد. شلایرماخر در واقع یک سلسله مراتب طولی از پایین تا بالا برای ادیان قائل است و مسیحیت را در بالاترین درجه قرار می دهد. او سه مرحله تحول دینی قائل است. یکی مرحله بت پرستی و پرستش طبیعت، مرحله دوم چندگانه پرستی و مرحله سوم یکتا پرستی است. اسلام، یهودیت و مسیحیت نمایندگان اصلی ادیان توحیدی به حساب می آیند. اما در میان این ادیان، که ادیان مثبت هستند، مسیحیت متعالی ترین، شکوهمندترین، نافذترین، کامل ترین و پیشرفته ترین صورت دین است (کونگ، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳؛ ریچاردز، ۱۳۸۳، ص ۷۴-۷۵).

اما چه چیزی در مسیحیت وجود دارد که در سایر ادیان وجود ندارد و این دین را متمایز و ممتاز می گرداند؟ به باور شلایرماخر ویژگی مسیحیت که آن را ممتاز می گرداند در ویژگی طبیعی و عقلانی آن نیست، بلکه در ویژگی نجات بخشی آن است: همه چیز تحت تأثیر تقابل اساسی گناه و فیض قرار



شخصیت‌های دیگر می‌تواند به انسان کمک کند و او را نجات دهد. این همان عقیده است که با فکر و تعقل به دست می‌آید و قطعاً بحث‌های امثال هیوم و کانت و نیز بحث‌های نقادان کتاب مقدس می‌تواند به این مبنا لطمه جدی وارد کند. پس شلایرماخر با گفتن اینکه «اصل دین‌داری مواجهه با بی‌کرانه است» هرگز از این اشکالات نمی‌تواند فرار کند.

اما جدای از این بحث مبنایی در رابطه با موضع ایشان درباره ادیان دیگر و پیروان آنها نکات مهمی وجود دارد:

۱- از آنجا که ایشان هم بالاترین حق و هم بهترین نجات و رستگاری را منحصر در مسیحیت می‌داند، پس نمی‌توان او را تکثرگرا یا شمول‌گرا خواند و باید او را انحصارگرا خواند، هرچند او را باید در مقایسه با بارت و پلاننتینگا انحصارگرایی معتدل به حساب آورد. اما به هر حال ایشان هم باید به این مشکل پاسخ دهد که چرا خدای عادل برنامه خود را به‌گونه‌ای ترتیب داده است که در میان انسان‌ها تنها عده‌ای خاص به‌صورت اتفاقی و شانسی می‌توانند به بالاترین درجه نجات و رستگاری نائل آیند و اکثریت انسان‌ها بدون اینکه هیچ‌گونه کوتاهی کرده باشند از این رستگاری محروم هستند؟

۲- از جهتی این مشکل برای شلایرماخر حادث‌تر و جدی‌تر از امثال بارت و پلاننتینگا است، چراکه آنان به‌ظاهر در چارچوب ظاهر بخش‌هایی از عهد جدید مشی می‌کنند و با برداشت اکثریت قاطع سنت مسیحی همراه هستند (ر.ک. ریچاردز، ۱۳۸۳، فصل دوم؛ پلاننتینگا، ۱۳۸۰). اما شلایرماخر تعریفی جدید از مسیح و انسان و کفاره و نجات و تثلیث و ... ارائه می‌دهد، که با ظاهر بخش‌هایی از کتاب مقدس، یعنی نوشته‌های پولس و یوحنا در عهد جدید، که نیمی از این کتاب را در بر می‌گیرد، ناسازگار است. مسیحی که شلایرماخر می‌گوید و نجاتی که او ارائه می‌دهد به هر حال يك سخن و

کند، آن‌گونه که ایشان بیان می‌کرد، پس فرد باید پیش‌تر شناختی از عیسی مسیح داشته باشد. پس هرچند خود دین‌داری مواجهه با خدا یا احساس اتکا به او یا سپردن خود به او یا تسلیم شدن در برابر او یا هر تعبیر دیگر باشد، اما این هرگز انسان را بی‌نیاز از تأمل و تفکر و تعقل نمی‌کند و بدون تفکر و تعقل انسان به بیراهه می‌رود.

و همین‌جا مناسبت است که از آقای شلایرماخر پرسشی بشود و آن اینکه ایشان بهترین و بالاترین شکل دین را مسیحیت می‌داند و همان‌طور که گذشت، علت این برتری شخص مسیح است که از آنجا که معرفت خدا و احساس حضور خدا در او کامل است، پس می‌تواند انسان‌های دیگر را تحت تأثیر خود قرار دهد و در آنها هم آگاهی را به حضور تبدیل کند. ایشان از چه طریقی مسیح را شناخته است؟ غیر از این است که از طریق کتاب مقدس او را شناخته است؟ حال پرسش مهم این است که در ادیان دیگر هم متن مقدس وجود دارد و چه بسا شخصیت‌های بنیان‌گذاری در آنها هم مطرح هستند که کاملاً پاک و خدایی و تسلیم محض خداوند و ... معرفی شده‌اند. در اوستا حضرت زرتشت به بیان زبانی این‌گونه معرفی شده و در تری پیتکه یا سه سبد بودایی شخص بودا به زبانی دیگر این‌گونه معرفی شده است و در قرآن مجید، حضرت محمد (ص) ذوب در الوهیت معرفی شده است و ... آقای شلایرماخر به چه وسیله و چگونه تشخیص دادند که شخص مسیح که در کتاب مقدس معرفی شده است بهتر از این شخصیت‌های نام برده می‌تواند در راه تبدیل دریافت خدا به حضور خدا به انسان کمک کند و در واقع منجی انسان باشد؟ آیا شلایرماخر غیر از عقل و خرد برای سنجش این متون و این شخصیت‌ها ابزاری دیگر دارد؟ پس ایشان اگر دین خود را درست انتخاب کرده باشد و وظیفه عقلانی خود را انجام داده باشد باید در ابتدا متون مقدس مسیحی را با متون دیگر سنجیده باشد و آن را برتر و بالاتر از متون دیگر یافته باشد تا بتواند ادعا کند که این متون و شخص عیسی مسیح بهتر از متون و



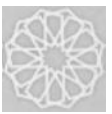
برداشت کنیم که با نظام شما نزدیک باشد. اما نکته‌ای که باید به آن اشاره شود این است که اتفاقاً قرآن مجید شخصیتی از مسیح ارائه می‌دهد که با برداشت شما بسیار نزدیک است. قرآن، عیسی مسیح (ع) را انسانی صرف می‌داند که البته معلم و اسوه کامل انسان‌ها بوده است. این کتاب، الوهیت مسیح و تثلیث را رد می‌کند و برای انسان گناه ذاتی و موروثی قائل نیست و در نتیجه به این معنا او را محتاج منجی و کفاره نمی‌داند. همچنین قرآن مجید شخصیت‌های بزرگ دیگری مانند ابراهیم و موسی (ع) را همین‌گونه معرفی می‌کند و آنان را معلم و اسوه انسان‌ها می‌خواند. در قرآن مجید شخص حضرت محمد (ص) فردی معرفی شده است که خداپرستی او کامل است و از قبل از رسالت خود را تسلیم او کرده است و او نیز معلم و اسوه کامل انسان‌ها معرفی شده است. حال پرسش این است که اگر مسیح و نقش او آن است که شما گفته‌اید، چرا یک مسلمان برای اینکه به بالاترین درجه دین‌داری و رستگاری نائل شود باید از دین و کتاب و پیامبر خود دست بردارد و قرائت و برداشت شما از عهد جدید را بپذیرد و نیز شما طبق چه ملاک و معیاری مسیحیت را برتر و بالاتر از اسلام خواندید. طبق بیانی که از شخصیت مسیح و کار او برای انسان ارائه کردید، نباید چنین داوری‌ای بنمایید.

۵- شما از یک سو بیان کردید که ادیان تاریخی و مثبت اثر فعالیت روح‌القدس هستند و از سوی دیگر گفتید که ادیان مختلف با استعدادها و احساسات مختلف انسان‌ها مناسب هستند و به همین جهت بر این تأکید کردید که نباید آنها را از بین برد و دین واحد به وجود آورد. اما پرسش این است که اگر کامل‌ترین دین، مسیحیت است و اگر بالاترین رستگاری و نجات توسط این دین به وجود می‌آید، آیا این ظلم به انسان‌ها نیست که از این بالاترین رستگاری محروم باشند؟ آیا تلاش مبلغان مسیحی برای

برداشت جدید است. آیا همه انسان‌هایی که در گذشته و حال بوده‌اند باید بیایند و از عینک شلاپرماخر به کتاب مقدس نگاه کنند و مسیحیت و کتاب مقدس را این‌گونه ببینند تا آن را برترین دین ببانند و بدین وسیله نجات یابند؟

۳- کسان زیادی درست مانند شما به کتاب مقدس نگاه کرده‌اند و همان‌طور که شما در نوزده سالگی در نامه‌ای به پدر خود نوشته‌اید، آنان هم نمی‌توانند قبول کنند که مسیح همان خداست که جسم گرفته و روی زمین آمده است. آنان هم نمی‌توانند قبول کنند که انسان گناه را از آدم به ارث برده و نیاز به کفاره نیابتی دارد. آنان هم نمی‌توانند قبول کنند که به این معنا مسیح منجی انسان‌هاست. اما آنان به دلیل اینکه این امور را مخالف عقل و خرد خود یافته‌اند، به جای اینکه از ظاهر این‌ها دست بردارند و نظام جدیدی از سوی خود ارائه دهند، دین دیگری را عقلانی‌تر و بی‌اشکال‌تر یافته‌اند و تلاش کرده‌اند در چارچوب آن دین خود را به خدا بسپارند و تسلیم او گردند و صرفاً به او متکی باشند. آیا اینان باید از نجات و رستگاری، یا درجه بالای آن، محروم باشند؟ آیا همه آنان موظف بوده‌اند که مثل شما عمل کنند و در واقع یک نظام جدید اختراع کنند؟

۴- شما درباره شخصیت مسیح او را انسانی دانستید که درک الوهیت و حضور خداوند در او کامل است و الوهیت شخص او را رد کردید و نیز تثلیث را به معنایی که در سنت مسیحی رواج دارد نپذیرفتید و آن را نادرست خواندید. همچنین انسان را ذاتاً گنهکار نشمردید و گناه میراثی را رد کردید و حتی به این ادعان کردید که انسان ذاتاً دریافتی از خدا دارد. شما مسیح را در واقع یک معلم و یک اسوه کامل خواندید. شاید اگر از عهد جدید نوشته‌های پولس و یوحنا را حذف کنیم و به اناجیل همونوا و برخی از نوشته‌های دیگر همسوی با آن نگاه کنیم نظامی



که ایشان می‌گویند گوهر دین مواجهه با بیکرانه است و این مواجهه در همه ادیان تاریخی وجود دارد. اما ایشان ادامه می‌دهد که این مواجهه در مسیحیت به واسطه وجود شخص مسیح در مسیحیت بهتر و بالاتر صورت می‌گیرد و در نتیجه این دین رستگاری بالاتری را محقق می‌کند. این ادعا باعث شده است که نه تنها همه اشکالات انحصارگرایی به ایشان وارد باشد بلکه با مواضع دیگر ایشان ناسازگار باشد.

منابع مالی:

این مقاله فاقد هرگونه منابع مالی است.

سهم نویسندگان:

عبدالرحیم سلیمانی به عنوان نویسنده مسؤل این مقاله را نوشته و نویسنده مسؤل مسؤلیت این مقاله را بر عهده می‌گیرد.

تعارض منافع:

این مقاله فاقد هرگونه تعارض منافی است.

تقدیر و تشکر:

از همه اساتید و دوستانی که در ارتقای سطح کیفی مقاله یاری نموده‌اند تشکر و قدردانی می‌شود.

اینکه همه مردم دنیا را به مسیحت دعوت کنند و در نتیجه ادیان دیگر را از بین ببرند، کار درستی نبوده است؟ به نظر می‌رسد که سخنان شما با هم سازگاری ندارد.

۲ نتیجه‌گیری

شلایرماخر تلاش کرده است با بیان اینکه گوهر و اساس دین مواجهه با بی‌کرانه است از یک سو از اشکالات امثال هیوم و کانت به اصل متافیزیک و الهیات عقلی و نیز از اشکالات نقادان جدید کتاب مقدس به دین وحیانی و الهیات نقلی بگریزد و از سوی دیگر با بیان اینکه این مواجهه با بی‌کرانه در دیگر ادیان نیز وجود دارد، از اشکالات به انحصارگرایی مسیحی بگریزد. اگر ایشان به همین حد اکتفا می‌کرد می‌شد او را یک تکثرگرا به حساب آورد و البته تکثرگرایی او را نقد کرد. همان‌طور که بیان شد ایشان در هر سه هدف ناموفق است و نه می‌تواند از اشکالات هیوم و کانت به متافیزیک و الهیات عقلی و نه از اشکالات نقادان جدید به دین وحیانی و الهیات نقلی و نه از اشکالات به انحصارگرایی مسیحی بگریزد. آنچه به بحث این نوشتار مربوط است این است شلایرماخر را نه می‌توان تکثرگرا به حساب آورد و نه شمول‌گرا، ایشان در واقع یک انحصارگرای معتدل است. درست است



منابع

کونگ، هانس، (۱۳۸۳)، *متفکران بزرگ مسیحی*، ترجمه گروه مترجمان، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.

لین، تونی، (۱۳۸۰)، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران، انتشارات نشر و پژوهش فروزان روز.

هوردن، ولیام، (۱۳۶۸)، *راهنمایی الهیات پروتستان*، ترجمه ط. میکائلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

هیگ، جان، (۱۳۷۸)، *مباحث پلورالیسم دینی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، مؤسسه انتشاراتی تبیان.

براون، کالین، (۱۳۷۵)، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه ط. میکائلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

پراودفوت، وین، (۱۳۷۷)، *تجربه دینی*، ترجمه عباس یزدانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.

پلانتینگا، الوین، (۱۳۸۰)، «دفاعی از انحصارگرایی دینی»، در *صراطهای مستقیم*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.

ریچاردز، گلین، (۱۳۸۳)، *رویکردهای مختلف به پلورالیسم دینی*، ترجمه رضا کندی و...، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.